

رسم سنگ پرانی به شیطان بنا به بررسی Houtsma با آیین پرستش خورشید (شمس) از جانب پیروان این خدا در عربستان دوران جاهلیت مربوط میشد و این کار به نیت دور کردن آفات طبیعی در طول سال انجام میگرفت.^۱

در باره بنای خود کعبه، Muir مینویسد که در دوران ماقبل اسلامی نیز اعراب مشرک ساختن آنرا در ارتباط با روایات توراتی به ابراهیم نسبت میدادند، ولی محقق دیگر Sprenger معتقد است که این اسطوره ای است که بعداً توسط خود محمد وضع شده است.^۲

سنت دیگری که مستقیماً از عربستان ماقبل اسلامی به قرآن راه یافته، اعتقاد به وجود جن و نقش او در زندگی آدمیان است که یک سوره مستقل از قرآن (سوره ۷۲) بدان اختصاص یافته است. اعتقاد به وجود موجوداتی ناپیدا به نام جن که مانند آدمیان و در کنار آنان زندگی و ازدواج و تولید مثل میکنند ولی توسط انسانها دیده نمیشوند از دیرباز در عربستان وجود داشته است، و نقشی که این موجودات نامرئی میتوانند بصورت خوب یا بد در زندگی آدمیان ایفا کنند همواره مورد نگرانی یا توجه خرافاتی اعراب بوده است. پژوهشگر انگلیسی D.M. Macdonald که در مقاله تحقیقی مفصل خود در دائرة المعارف اسلام این سابقه خرافاتی را مشروحاً مورد بررسی قرار داده است مینویسد: «پس از ظهور اسلام، قرآن نیز موجودیت اجنه را برسمیت شناخت و حتی در مورد روابط جنیان و آدمیان و امور مربوط به ازدواج بین آنان و مسائل مالی ناشی از این روابط احکام مختلفی را ارائه کرد. در آیه ای از سوره انعام مسردم مکه از بابت اینکه اجنه را در مواردی شریک خداوند قرار داده اند مورد نکوهش قرار گرفته اند و در آیه ۱۵۸ سوره صافات آمده است که اهالی مکه

۱ - در کتاب ۱، ص ۱۶۰

۲ - Légende coranique d'Abraham et la politique در S. Hurgronje
Revue africaine religieuse du prophète Mahomet، مجله، دوره XCV،
۱۹۵۱، ص ۲۷۳-۲۸۸.

میان الله و اجنه قائل به خویشاوندی شده اند. در آیه دیگری از سوره انعام آمده است که شمار اجنه افزونتر از شمار آدمیان است. در آیه سوره الرحمن گفته شده است که اجنه از آتش متولد شده اند. ولی بخصوص در چند آیه قرآن (جن، ۱ و ۲، ۱۳-۱۷) از نقش مهم اجنه چه در زندگی پیامبرانه محمد و چه در زندگانی شخصی او سخن رفته است. در سوره احقاف آمده است که گروهی از اجنه با شنیدن آیات قرآن مسلمان شدند و برای تبلیغ قوم خودشان از میان اقوام اجنه به نزد آنان بازگشتند (احقاف، ۲۹ و ۳۰). در حدیثی از تاریخ طبری آمده است که: نام اجنه ای که به وحی پیامبر گوش دادند (و در نخستین آیه سوره جن بدانها اشاره شده است) حس و مس و شاصر و ناصر و اینالارد و ابنین و الاقم بود، و این نشان میدهد که باید قوم جن اصولاً اسامی عربی داشته باشند. ابن سینا نخستین فیلسوف اسلامی است که وجود جن را بصورتی قاطع مورد شناخته است. پژوهندگان اروپایی قرآن در باره انتقال دیگر عقاید خرافاتی اعراب جاهلیت، منجمله بدچشمی و سحر در قرآن نیز به تفصیل بررسی کرده اند که از جمله آنها میتوان از تحقیقات Nöldeke و Wellhausen و Hurgonge و بخصوص از کتاب S. Zwemer بنام تأثیر معتقدات دوران بت پرستی در اسلام نام برد.

از دیگر سنت های اختصاصی عربستان پیش از اسلام که مستقیماً به قرآن راه یافته، موضوع ماه های حرام سال یعنی چهار ماه رجب، ذیقعد، ذیحجه و محرم است که قبایل عرب در طول آنها متعهد به خودداری از هرگونه جنگ و زد و خورد با یکدیگر بودند. این سنت در تمام جهان خاص اعراب جزیره العرب بود، و با این وصف قرآن آنها قانونی دانست که از روز ازل در لوح محفوظ خداوند ثبت

۱ - تحقیق جامع دیگری را در این زمینه در کتاب P.A. Eichler پژوهشگر آلمانی آغاز قرن بیستم Die Dschinn, Taufel und Engel im Koran (چاپ لایپتسیگ، ۱۹۲۸) میتوان یافت.

شده است و میباید تا پایان جهان بصورت قانونی الهی برقرار بماند (توبه، ۳۶)، و بدین ترتیب، به تعبیر Goldzilier یک سنت خصوصی قوم عرب به جهان بشریت تعمیم یافت، هر چند که در جریان عمل حتی در جهانگشایی های خود مسلمانان نیز این قانون رعایت نشد. در اشاره به همین موضوع، در کتاب ۲۳ سال آمده است که: «رسم خاص عرب که حرام بودن چهار ماه سال برای جنگ و خونریزی باشد در قرآن به شکل یک اصل تخلف ناپذیر عالم طبیعت درآمده است، مثل اینکه چنین خدایی خدای محلی و مخصوص جزیره العرب است»^۱.

در همین کتاب ۲۳ سال بر این پرسش دیگر نیز در ارتباط با یکی دیگر از اصول دینی یعنی قوانین روزه انگشت نهاده شده است که «قانون یک ماه از سال روزه گرفتن و در این مدت تمام روز را از طلوع فجر تا غروب آفتاب در حال روزه بودن با توجه به طول و عرض های جغرافیایی کره زمین که در بعضی از کشورها روزها گاهی به ۲۰ ساعت میرسد و گاهی نیز از ۴ ساعت بیشتر نمیشود، و در نقاطی نیز روزی چند آفتاب اساساً غروب نمیکند، نشان میدهد که در وضع این قانون فقط محیط حجاز ملاک قرار گرفته و شارع روزه از جاهای دیگر دنیا بی خبر بوده است^۲. این تذکر نویسنده به آیه ۱۸۷ از سوره بقره مربوط میشود که در آن گفته شده است: «در شب رمضان اجازه دارید که بخورید و بیاشامید تا آنگاه که خط سفیدی روز از سیاهی شب در سپیده دم نمودار شود. پس از آن تا اول شب در روزه بمانید». شاید به تذکر بیشتری در این مورد نیاز نباشد که اگر در جزیره العرب بلندی و کوتاهی روزها در همه سال از دقایقی چند تجاوز نمیکند، در سرزمینهایی چون کشورهای اسکاندیناوی و سیبری و کانادا طول روزها و شب ها به اقتضای تغییر فصول از بیش از ۲۳ ساعت تا کمتر از یکساعت افزایش یا کاهش مییابد، و چون در سال قمری که سال رسمی

۱ - علی دشتی در «۲۳ سال»، ص ۲۹۸. www.foolad.com - نشر چشمه، تهران، ۱۳۸۱.
۲ - همان کتاب، ص ۲۹۵.

اسلام است موضع ماه رمضان در گردش است، هر چند سال یکبار برای مدتی فاصله میان افطار و سحر از میان می‌رود و در عوض روز تقریباً همه ۲۴ ساعت را شامل می‌شود، و در دوره ای دیگر فاصله افطار و سحر تقریباً به همه شبانروز می‌رسد و در عوض روز از میان می‌رود. پیدا است که چنین قانونی اگر برای اعراب جزیره العرب قانون قابل قبولی است، نمیتواند برای آن بخشی از جامعه بشری نیز که در قسمت بالای نیمکره شمالی یا قسمت پایین نیمکره جنوبی زندگی میکنند قابل اجرا باشد.

ضابطه غنیمت که یکی از مهمترین مسائل دوران مدینه در قرآن است، عیناً از سابقه غنیمت گیری عربستان عصر جاهلیت گرفته شده است، با این تنها تفاوت که چنانکه قبلاً تذکر داده شد در دوران جاهلیت سهم رئیس قبیله از غنائم حاصله یک چهارم بوده و در قرآن این سهم به یک پنجم که میباید در حق پیامبر منظور شود کاهش یافته است. (انفال، ۱، ۴۱، ۱۶۹، فتح، ۱۹-۲۱؛ حشر، ۶-۱۰؛ ممتحنه، ۱۱).

از دیگر رسوم ماقبل اسلامی عربستان که در اسلام حفظ شده رسم «بیعت» است.

بیعت پیمانی بود که میان فرمانروا و فرمانبردار بسته میشد و دومی تمام اختیارات خود را به اولی میداد و تعهد میکرد فرمان او را چه بسود چه به زیانش باشد، بپذیرد و با او درنیاویزد. کلمه بیعت از مصدر فعل باع بمعنای فروختن است و مفهوم آن این است که همانطور که خریدار و فروشنده برای گرفتن کالا و بها دست بدست هم میگذارند در بیعت هم فرمانروا و فرمانبردار دست در دست هم میگذارند.

اهمیت این سنت عربستان ماقبل اسلامی در دین اسلام در حدی است که در قرآن، خود خداوند رابطه خویش را با بندهگانش بر اساس بیعتی استوار میکند که در روز ازل از آنان گرفته است: «بیاد آور هنگامی را که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت

و از آنان پرسید که آیا من پروردگار شما نیستم؟ (الست بربکم؟) و آنان گفتند: آری، ما هم اکنون به خدایی تو گواهی دهیم تا در روز حساب نتوانیم بگوئیم که از غافلان بوده ایم» (اعراف، ۱۷۲) و این اشاره به بیعت روز الست از آن پس جایی بسزرگ در تاریخ عرفان و تصوف اسلامی یافته است.

اشارات تاریخی و جغرافیایی قرآن بنوبه خود عموماً رنگ مشخص عربی دارند و مطلقاً با کتابی که برای همه جهانیان نوشته شده باشد تطبیق نمیکنند. در این اشارات، در همان حالی که بزرگترین اقوام آنروز (و امروز) روی زمین چون مردم چین و هند نادیده گرفته شده اند، و از امپراتوری نیرومند روم نیز تنها یکبار با کلمه روم یاد شده، اقوام ذره بینی جزیره العرب و رویدادهای تاریخی یا افسانه ای مربوط بدانان بدقت مورد تذکر قرار گرفته اند، که من باب نمونه میتسوان از «اصحاب الاخدود»، «صحاب الحجر»^۱،

۱ - تقریباً همه مفسران این اشاره را مربوط به مسیحیانی میدانند که در نجران به دستور ذنوناس پادشاه محلی آن کشته شدند. بموجب نامه ای سریانی که از شمشون اسقف نصرانی دیر بیت ارشام در جنوب عربستان به تاریخ سال ۵۲۴ یا ۵۶۰ میلادی در دست است، در احصالت آن غالباً مورد تردید قرار گرفته است؛ در آزمون حارث رهبر مسیحیان این دیر به فرمان ذنوناس پادشاه مستبد نجران (که دیر در قلمرو او قرار داشت و چون خردش یهودی بود آنرا به گرویدن به آیین یهود خوانند و به علت خودداری آنها از اینکار جملگی را محکوم به سرگ کرده بود) در داخل کلیسا آتش زده شد و خرد کلیسا را نیز سوزانند که مطران مسیحی دیر پائولوس از جمله قربانیان بود. در روایاتی دیگر، بین مسیحیان که شمارشان را تا سی هزار نفر بالا برده اند، بدون دره ای پر از آتش افکنند و سوزانده شده اند.

۲ - احتمالاً اشاره به قوم منقرض شده ثمود در عربستان قدیم است که به روایت راویان عرب در شهری بنین نام در جزیره العرب، به فاصله یک روز راه از وادی انقری میزیستند، و به گفته قرآن چون با صالح پیامبر فرستاده خداوند بندرفتاری کردند خداوند نیز آنانرا بهلاکت رسانید. بادیه نشینان عربستان هنوز هم این محل را «مداینه صالح» میخوانند، و بنا بر افسانه های سنتی آنان در اینجا سرود که ابراهیم پیغمبر زن خود هاجر را که کنیز سارا همسر اصلی او بود همراه با پسر خردسالش اسماعیل (پسر قوم عرب) در بیابان رها کرد.

«اصحاب الرس»^۱، «اصحاب الرقيم»^۲، «اصحاب السبت»^۳،
«اصحاب الفيل»^۴، «اصحاب انمدين»^۵، «اصحاب

۱ - اشاره به قومی در عربستان کهن که در محلی بنام الرس زندگی میکردند، ولی مفسران مسلمان و پژوهشگران اروپایی قرآن نتوانسته اند بدرستی موضع جغرافیایی این محل و هویت ساکنان آنرا مشخص کنند. تنها موضوع قطعی وجود چاه آبی در این منطقه است که نام اهل محل (اصحاب چاه) از آن آمده است. از این قوم در سوره ق (آیه های ۱۲ و ۲۸) نام برده شده است.

۲ - به استنباط بسیاری از مفسران اشاره این اصطلاح که در سوره کهف (آیه ۹) در قرآن آمده به پترا پایتخت کشور باستانی نبطیان (Nabatéens) در سرزمین کنونی اردن هاشمی است که اکنون خرابه های آن در وادی موسی از مراکز توریستی درجه اول جهان بشمار میرود. از پترا در تورات بعنوان سرزمین قوم ادوم نام برده شده است. تا سده چهارم پیش از میلاد این شهر مرکز مهم بازرگانی غرب با ایران از راه صحرا و از راه خلیج فارس بود، ولی در قرن بعد پترا موقعیت خود را از دست داد و دیگر نامی از آن بمیان نیامد تا زمانی که هیئت باستانشناسی آلمانی Burckhardt ویرانه های آنرا در نیمه اول قرن نوزدهم کشف کرد. از ویژگیهای این ویرانه ها مقابری در دژ کوهها است که بر آن ها کتیبه هایی حجاری شده اند، و اشاره «رقیب» در قرآن ظاهرا به همین نوشته ها است.

۳ - اصحاب السبت یا سبتیون Sabbatarians فرقه های نصرانی هستند که بجای روز شنبه یهود روز یکشنبه را روز واقعی سبت (سبت یهود) میدانند. این فرقه ها در جزیره العرب پیش از اسلام وجود داشتند و امروز نیز گروههایی از پروتستانهای مسیحی و نیز فرقه «آدونتیست های روز هفتم» که بخصوص در ایالات متحده امریکا فعالیت دارند بدین اسم نامیده میشوند. از «اصحاب السبت» در سوره بقره (آیه ۶۵)، سوره نساء (آیه های ۴۷ و ۱۱۵۴)، سوره اعراف (آیه ۱۶۳) و سوره نحل (آیه ۱۲۴) نام برده شده است.

۴ - اشاره به ابرهه پادشاه مسیحی یمن که در اصل حبشی بود و در سال ۵۷۲ میلادی برای تصرف مکه بدانجا لشکرکشی کرد ولی بعثت بروز طاعون در سپاهش از نیمه راه بازگشت. روایات اسلامی این لشکرکشی را مقارن با سان تولسد محمد میدانند و بعثت اینکه یک یا چند قبیل در سپاه ابرهه بودند آن سال را عمام انفیل نامیده اند. به گفته قرآن علت شکست قوای ابرهه سنگریزه هائی بود که پرندگان (که در قرآن به نام ابابیل از آنها یاد شده است) از آسمان بر سربازان مهاجم فرو ریختند (تسبیکنوبدی اسلام، در دو مقاله الفیل و ابرهه).

۵ - به پاصفحه ای شماره ۳ صفحه بعد مراجعه شود.

۱ - یکی از اقوام ساکن فجیره شیخ نشین کنونی «سواحل متصلح» در شمال شبه جزیره عربستان که دریای عمان را از خلیج فارس جدا میکند و در دوران اسلامی تا قرن دوازدهم هجری در تصرف اعراب قراسم رأس الخیمه و شارجه بود. اکنون یکی از شیخ نشینهای امارات عربی متحده است.

۲ - داستان اصحاب کهف (خفتگان غار) که سوره خاصی در قرآن بدانان اختصاص یافته و در ادبیات اسلامی بویژه پارسی نیز بدان توجه فراوان شده است اقتباس از افسانه ای پیش از اسلامی است که در سال ۵۶۰ میلادی در رساله مذهبی سن گرگوار قدیس مسیحی به تفصیل نقل شده است، و موضوع آن ماجرای هفت جوان مسیحی است که در غاری در نزدیکی شهر Ephesus (الزمیر کنونی) به خواب میروند و بعد از گذشت چند قرن به تصور اینکه تنها یک روز یا کمتر خوابیده اند بیدار میشوند و از غار بیرون میروند، ولی خود را در شهر بکلی ناآشنا مییابند. در قرآن این داستان با اختلافات چندی عیناً اقتباس شده، ولی در آن نامی از مسیحیت این خفتگان بمیان نیامده است. مدت خواب «اصحاب کهف» در قرآن سیصد سال و نه سال هم زیادتر ذکر شده است.

۳ - قوم التبع، عنوان عده ای از شاهان محلی حمیر در عربستان جنوبی در قرون دوم و سوم پیش از اسلام است که در دو سوره از قرآن (ق، آیه ۱۹ و دخان، آیه ۱۳۷) از آنان نام برده شده است. مرز میان تاریخ و افسانه در مورد این امرا مشخص نیست، بطوریکه برخی از آنها چون شعر و ابوکرب اسعد بیشتر جنبه قهرمانان حماسه های محلی عربها را دارند. کلمه تبع Tobba دارای ریشه ای صابنی است که Ryckmans در اثر تحقیقی خود با عنوان «نامهای خاص در زبانهای سامی های جنوبی» بررسی جامعی را به آن اختصاص داده است.

۴ - عاد یکی دیگر از قبایل منقرض شده عربستان باستانی است که قدمت آن در زبان عرب ضرب المثل است. مورخان عرب عاد و ثمود را قورندان ارم ابن سام ابن نوح پیغمبر معرفی کرده اند، و چون در یکی از آیه های سوره نجم در قرآن از «عاد اولی که بفرمان خداوند هلاک شد» نام برده شده، نتیجه گرفته اند که یک قوم دیگر عاد نیز بعداً بجای آن آمده است. طبق روایات عربی مردم عاد بت پرست بوده و در ریگستانی میان حضرموت و عمان بنام وادی الاحقاف سکونت داشته اند. در سوره فصحت آمده است که این قوم به فنوت خود غرّه شدند و کسی را از خسود بسزرگتر ندانستند، بنین جهت خداوند هود را به سوی آنان فرستاد تا آنها را به راه راست هدایت کند (سوره های اعراف و شعرا)، ولی قوم عاد هود را دیوانه خواندند و از پرستش خدای یگانه خودداری کردند. در نتیجه عذاب خداوند بصورت ابری باران را بسویشان آمد و نابودشان کرد، و هود به روایت راویان عرب با تنی چند از قوم که

«قوم ثمود»^۱، و نیز از «شعیب»^۲، «صالح»^۳ و «ذوالکفل»^۴ نام

ایمان آورده بودند از آن سرزمین رفت و در حضرموت درگذشت که هم اکنون زیارتگاهی بنام او در آنجا دایر است. لقمان حکیم نیز از قوم عاد دانسته شده است.

۱ - ثمود نام یکی دیگر از اقوام منقرض شده و احتمالاً نیمه افسانه ای عربستان قدیم است که مدت‌ها پیش از ظهور اسلام از میان رفته بودند و قرآن علت تباودی آنها را زلزله ای می‌داند که همه مردم قوم را به‌جرم نافرمانی از صالح پیامبری که خداوند بنزدشان فرستاده بود در زمین فرو برد. در چندین سوره از قرآن بصورت‌های مختلف از این ماجرا یاد شده است (اعراف، ۷۳؛ توبه، ۷۰؛ هود، ۶۴ و ۷۱؛ ابراهیم، ۱۹؛ نمل، ۱۴۵؛ عنکبوت، ۳۷؛ ص، ۱۲؛ بروج، ۱۸؛ نجم، ۵۲).

۲ - پیامبری است که ظاهراً بعد از نوح و هود آمده و در قرآن (سوره هود، ۹۱) از او نام برده شده است و راویان عرب او را کم و بیش هم‌زمان با لوط دانسته‌اند. در سوره شعرا قوم پیرو شعیب «اصحاب الابلکه» خوانده شده‌اند (آیه های ۱۷۶ و ۱۷۷). در سوره هود از شهری که شعیب در آن بود بصورت «مدین» یاد شده است، و با توجه بدینکه در سوره قصص قرآن نیز از شهر مدین به عتران شهری که موسی در جوانی بدانجا رفت و در آنجا زنی گرفت نام برده شده چنین استنباط کرده‌اند که زن موسی دختر همین شعیب بوده است، هر چند که در سوره قصص در این مورد نامی از شعیب برده نشده است، و در خود تورات نیز پدر زن موسی یسترون نامیده شده است. در قرآن آمده است که شعیب مردم قوم خود را به یکتاپرستی دعوت کرد، ولی آنان دعوت او را نپذیرفتند و در نتیجه به فرمان خداوند همه آنها شباهنگام با صبحه ای چنان هولناک هلاک شدند که باامداد روز بعد کسی از ایشان زنده نماند (هود، ۸۴-۹۵).

۳ - نام پیامبری است که به گفته قرآن از جانب خداوند بر قوم ثمود فرستاده شد تا آنانرا از بت پرستی به پرستش خدای یگانه هدایت کند، ولی مردم قوم دعوت او را نپذیرفتند و برای اثبات پیامبری وی از او معجزه ای خواستند. صالح نیز به اذن خداوند شتری از سنگ بیرون آورد که در ادبیات اسلامی به نافع صالح (شتر صالح) معروف شده است، و با ثمودیان قرار گذاشت که آب آن منطقه یکروز مال آنان و یکروز مال شتر باشد... ولی مخالفان او شتر را پی کردند و بعد کشتند. سه روز بعد همه قوم با غضب خداوند به صاعقه ای نابود شدند (اعراف، ۷۱-۷۷؛ هود، ۶۴-۷۱؛ شعرا، ۱۴۱-۱۵۸؛ قمر، ۲۳-۳۱؛ شمس، ۱۱-۱۵).

۴ - شخص ناشناخته ای است که در قرآن همدریف با اسماعیل و با ادریس و با الیسع از او نام برده شده است (انبیاء، ۸۵ و ص، ۴۸). مفسران قرآن کوشیده‌اند تا او را گاد با حزقیال نبی و گاد با بشر فرزند ایوب پیامبر یکی بدانند. در باره معنی کلمه ذوالکفل نیز بحث‌های فراوان شده است.

برد که هیچیک از آنها جز در چهار دیواری جزیره العرب هیچ
محل اعراب تاریخی و جغرافیائی نداشته اند و امروز هم ندارند.

تذکر مشابهی را در مورد قبیله قریش میتوان داد، زیرا در
حالیکه قبایل و اقوام بسیار وجود داشته اند که نقش و اهمیت آنها
بسیار بیشتر از قریش بوده است، این قبیله از آنجهت که خود محمد
بدان منتسب بوده جایی چنان برجسته در اسلام احراز کرده که یک
سوره خاص از قرآن (سوره ۱۰۶) بدین قبیله و به قراردادی که در
حدود یک قرن پیش از اسلام میان قبیله قریش و سرزمینهای همسایه
عربستان منعقد شده بود تا در راه رفت و آمد کاروانهای بازرگانی آنان
به شام ممانعتی ایجاد نکنند اختصاص داده شده است. در این سوره
بدانان یادآوری شده است که در برابر این نطفی که خداوند بر آنها روا
داشته و بدین ترتیب آنانرا از نگرانی و از گرسنگی در امان نگاه داشته
است میباید به پرستش خداوند کعبه روی آورند و از پرستیدن بت های
خود دست بردارند. بدین ترتیب این موضوع صرفاً داخلی عربستان
تبدیل به یکی از مسائل ابدی ثابت و تغییرناپذیر قرآن شده است. با
اینهمه برای اطلاع بیشتر به سابقه این قبیله و به اصالت درجه تقدسی
که بعدها حتی در ارتباط با دوران ماقبل محمد نیز در مورد آن قائل
شدند، بد نیست شرح اجمالی این سابقه از «تاریخ تمدن اسلامی»
مورخ عصر جدید عرب، جرجی زیدان، در اینجا نقل شود:

«در قرن پنجم میلادی - تقریباً دو قرن پیش از ظهور اسلام -
پرده دار خانه کعبه، بتخانه مرکزی قبایل عرب، مردی بنام خزاعه بود
که پیش از مرگ دخترش را به جانشینی خود برای اینکار معین کرد،
ولی چون دختر به عذر اینکه توانایی بدنی گشودن و بستن در سنگین
کعبه را ندارد از قبول این مسئولیت سر باز زد، خزاعه این مقام را به
برادر کوچکتر او داد، که او نیز پس از مرگ پدر، مقام خود را در برابر
دریافت یک خیک شراب به قصی بن کلاب شوهر خواهر خویش واگذار
کرد. قصی بن کلاب سر خاندان قریش بود، و بدین ترتیب بود که این
خاندان از آن پس پشت در پشت پرده دار کعبه شد. عنسوان قریش در

زبان باستانی عرب بمعنی ماهی کوسه بود. ^۱ جانشین قصی بن کلاب پسر ارشدش عبدمناف بود که نخستین
 فرزندان او پسر توأم بودند که طبق روایات سنتی عرب هنگام تولد
 از پشت بهم چسبیده بودند. بزرگان قریش چاره جویی کردند و شمشیر
 در میان آنها نهادند و جدایشان کردند، و عبدمناف اسم آن دو را
 عمروالاعلا و عبدالشمس گذاشت که اولی سر سلسله خاندان بنی هاشم
 شد و دومی سر سلسله دودمان بنی امیه، و طبق روایات عرب زن
 کاهنه ای که شاهد این جریان بود همانوقت پیش بینی کرد که میان
 این دو خاندان تا به ابد شمشیر حکومت خواهد کرد. ^۲
 پس از عمروالاعلا، پسر ارشدش که او نیز عبدمناف نام گرفت به
 سیادت قریش رسید و چون با یک ضربت استخوان شتر را میشکست
 هاشم (استخوان شکن) لقب یافت و بازماندگانش بنی هاشم نامیده
 شدند. پس از مرگ او فرزندش عبدالطلب جانشین پدر شد که
 میبایست محمد از نسل او زاده شود. عبدالطلب نذر کرده بود که اگر
 خداوند ده پسر بدو عنایت کند، عزیزترین آنها را بجای گوسفند در منی
 قربانی کند، و وقتی که نذرش برآورده شد، کوچکترین این پسران را که از
 نظر او عزیزترینشان بود و عبدالله نام داشت برای قربانی شدن انتخاب
 کرد، ولی هنگام عمل، برسم اعراب سه بار قرعه کشیده شد و به خواست
 خداوند هر سه بار قرعه به نام شتر اصابت کرد، و بدین ترتیب عبدالله
 زنده ماند، و هم او بود که بعداً پدر فرزندی شد که خودش پیش از تولد
 او درگذشت، و در نتیجه پدر بزرگ کودک او را که محمد نام گذاشت در
 خانه خود بزرگ کرد. همین خاندان قریش بودند که مراسم حج را مقرر
 داشتند و سایر مردم حجاز را به پیروی آن واداشتند. ^۳
 در همین زمینه، دکتر طه حسین، محقق و سیاستمدار معروف
 مصر، در کتاب الفتنة الکبریٰ خود، مینویسد: ^۴
 «قریش خود را اشرف الطوائف عرب میدانست تنها از این
 جهت که تولیت امور خانه کعبه را در دست داشت و کعبه قبله طوایف
 عرب و جایگاه بتان نامدار آنان بود. در حقیقت قریش عقاید و عادات
 دینی اعراب را استعمار میکرد و از طریق این بهره گیری ثروتمندترین

طوایف شده بود. در عین حال بواسطه امنیت اطراف مکه بکار تجارت میپرداخت و در این باب زبردست شده بود. عمر که خود از قریش بسود به روحیه طایفه خود آگاه بود که مردمانی افزون طلب و نفوق جوی و سودپرستند و میدانست که کعبه برای طایفه اش وسیله کسب اعتبار و جمع مال است وگرنه همچنانکه در زمان بت پرستی به بتان اعتقادی نداشتند وقتی هم که اسلام آوردند از روی اجبار و بر اثر پیروزی نظامی محمد مسلمان شدند و پیوستن به اردوگاه اسلام برایشان نوعی قمار و مخاطره بود، بدین جهت معتقد بود که به چنین مردم سودجو و فرصت طلب نباید میدان داد»^۱.

نمونه های ملموس دیگری را در مسوره عربیت قرآن، در نوع حیوانات و رستنی هایی میتوان یافت که جایجا در قرآن از آنها نام برده شده است، و عملاً همه آنها به انواعی از این دو محدود میشوند که در عربستان شناخته شده بوده اند. مثلاً در حالیکه در سراسر قرآن از حیواناتی چون ببر و پلنگ اصولاً نام برده نشده و از حیوانات دیگری چون شیر و فیل نیز تنها یکبار یاد شده است. در عوض ده ها مورد بسه ملخ و سوسمار و موش صحرانی و بخصوص به چهارپای بومی عربستان یعنی شتر اختصاص یافته است، که بعنوان نمونه میتوان فهرست وار، اشارات مربوط بدین مورد بخصوص را با نقل اصل اصطلاحات عربی آنها که در صورتهای مختلف در قرآن بکار رفته اند نقل کرد:

شتر، در صورت عام (ابل): (انعام، ۱۴۴، غاشیه، ۱۱۷)؛ شتر جنگی (جمل): (اعراف، ۴۰)؛ شتر کاروانی (بعیر): (یوسف، ۶۵ و ۱۷۲)؛ شتر بارکشی (حمول): (انعام، ۱۴۲)؛ شتر نر آزاد (حام): (مانده، ۱۰۳)؛ شتر ماده آزاد (بحیره): (مانده، ۱۰۳)؛ شتر آزاد نذری (سانبه): (مانده، ۱۰۳)؛ شتر ماده کجاوه بر (ناقه): (اعراف،

۱ - جرجی زینان در «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۱۳ و ۱۴، تاریخ شیعه، ص ۴۰۲ در Père Henri Lammens در Quraish and the other Arab tribes which goes back chronologically to pre-islamic times دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۳۰.

۷۳؛ شتر نوجوان (فرش): (انعام، ۱۴۲)؛ شتر ده ماهه آبستن (عشاء): (تکویر، ۴)؛ شتر تشنه (هیم): (واقعہ، ۵۵)؛ شتر زردفام (جمالت صفر): (مرسلات، ۲۶)؛ پشم شتر (اوبار): (نحل، ۸۰)؛ نحر شتر فریبہ (بدن): (حج، ۳۶)؛ نحر شتر قربانی (نحر): (کوثر، ۲)؛ چرای شبانہ شتر (نفث): (انبیاء، ۷۸، قارعه، ۵).

اهمیت شتر در حدی است که در سوره تکویر، در وصف روز قیامت، در ردیف وقایع بزرگ کائناتی گذاشته شده است: «... آنگاه که خورشید بیفروغ شود، و آنگاه که ستارگان تیره شوند، و کسوف ها به حرکت آیند، و شتران آبستن در آستان وضع حمل بحال خود رها شوند...». در همین سوره، از مورد دیگری نیز سخن رفته است که بنوبه خود اختصاص به عربستان دارد و به هیچ جای دیگر جهان مربوط نمیشود: «... و آنگاه که از دختران زنده به گور شده پرسیده شود که به کدام گناه به گور رفته اند؟»

مشابه مورد مربوط به حیوانات را، در رستنی ها و میوه هایی میتوان یافت که در قرآن از آنها یاد شده است و عملاً در میان صدها نوع میوه و رستنی رایج در سراسر جهان، تنها به انواع بومی جزیره العرب از قبیل انار و انجیر و انگور و زیتون و خرما محدود میشوند. در این باره نیز توجه ویژه ای که به خرما در صورتهای مختلف آن بکار رفته شایان تذکر است، زیرا در حالیکه از سایر میوه ها جز بصورت کلی یاد نشده، از این میوه بومی عربستان دست کم در ده صورت مختلف آن نام برده شده است: درخت خرما بطور عام (نخل): (انعام، ۹۹)؛ ساقه درخت خرما (لینه): (مائده، ۵)؛ خرمای نر (رطب): (فرقان، ۲۵)؛ نخله (خرما بن): (مریم، ۲۳ و ۲۵)؛ شکوفه خرما (طلع): (ق، ۱۰)؛ خوشه خرما (قنوت): (انعام، ۹۹)؛ چوب خوشه خرما (عرجون): (یس، ۳۹)؛ هسته خرما (نری): (انعام، ۹۵)؛ شکاف هسته خرما (نقیر): (نساء، ۸۵۳). حتی در مورد نوع طنابیی که زن ابولهب برای هیزم کشی در جهنم به گردن دارد، در سوره ابولهب از منسه (لیف خرما) نام برده شده است.

اسطوره ها و واقعیت ها

نخستین باری که در سلسله بررسیهای مذهبی دوران روشنگری اروپا بصورتی روشن بر نظریه اختصاص اسلام و قرآن و رسالت محمد به قوم عرب تأکید نهاده شد، در اثر مفصل Sir William Muir محقق نامدار انگلیسی قرن نوزدهم بنام «زندگانی محمد و تاریخ اسلام از آغاز دوران هجرت» بود که در فاصله سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۱ در لندن بچاپ رسید و در آن به شیوه طبری و ابن الاثیر وقایع سالهای مدینه و سالهای بعد از آن بصورت سال به سال مورد ارزیابی قرار گرفته اند. این روشی است که در سالهای آغاز قرن بیستم از جانب لئون کانتانی در تدوین «سالنامه های اسلام» او نیز مورد پیروی قرار گرفته شد. بخش کوتاهی از آنچه «مویر» در این راستا نوشته است چنین است:

«این ادعا که جهانگشایی عرب بقصد گسترش اسلام بر جهان صورت گرفت، اسطوره ای است که مدتی بعد از درگذشت محمد ساخته شد، زیرا در زمان خود محمد اساساً سخنی از تنفیذ اسلام در بیرون از عربستان در میان نبود. دنیای اسلامی محمد فقط جزیره العرب را شامل میشد و این موضوع در همان نخستین ایام ابلاغ آیین تازه به صراحت در قرآن مورد تذکر قرار گرفته بود: «... و ما این قرآن عربی را بصورت وحی بر تو فرستادیم تا مردم ام القری و پیرامون آنرا هشدار دهی و آنانرا از روزی که در آن گروهی به بهشت و گروه دیگر به دوزخ خواهند رفت آگاه سازی» (شوری، ۵). از آن پس تا به آخر کار، طرف خطاب محمد عربها، و منحصرأ عربها بودند. در آیه هایی که بعداً در باره جنگ علیه مشرکان و یهودیان و مسیحیان عربستان نازل

شد نیز هیچ جا اشاره ای به رویارویی با پیروان این مذاهب در خارج از عربستان در میان نبود و همه آن آیات صرفاً به ساکنان خود این سرزمین مربوط میشد. همینطور در سخنان حجة الوداع پیامبر خطاب به مردم قبایل مختلف عرب مخاطبان پیامبر منحصر خود اعراب بودند که محمد حجت خویش را بر آنها تمام شده دانست. در آخرین کلمات محمد پیش از درگذشت او، از جانشینانش خواسته شده بود که مراقب باشند در سرزمین عرب جز یک ایمان واحد برقرار نباشد. بذر یک آیین جهانی میتوانست از همانوقت کاشته شده باشد، ولی به ثمر نشستن آن فرع آماده شدن شرایط مناسب بعدی بود و نه طرحی که از پیش تنظیم شده باشد. حتی خلیفه عمر، پس از نخستین پیروزیهای سپاه عرب در بین النهرین، وقتیکه سعدبن ابی وقاص برای کسب اجازه ادامه پیشرفت قوای عرب در داخل ایران از او کسب تکلیف کرد، پاسخ داد که: خواست من این است که میان سپاهیان ما در عراق و سرزمینهای آنسوی جبال، کوه هایی که حائلند دیواری باشند که برای همیشه راه تجاوز ما را به فارسی ها و راه تجاوز فارسی ها را به ما سد کنند، زیرا جلگه عراق از نظر تأمین خواستهای ما، ما را بس است و اعراب را به پیروزیهای تازه نیازی نیست.

این وقتی بود که هنوز موضوع یک رسالت جهانی اسلام از راه جهاد مقدس به خاطر مسلمانان خطور نکرده بود. البته وقتی که رویکون درنوردیده شد^۱، پیامدهای آن که در سالهای بعد بصورت

۱ - برای آگاهی خوانندگانی که ممکن است با مفهوم این اشاره آشنا نباشند، توضیح داده میشود که در دوران باستانی جمهوری رم، بخاطر پاسداری از اساس جمهوریت و دموکراسی قانوناً مقرر بود که لژیون ها و سرداران رومی که از جنگهای جهانگشایی یا آرام سازی برونمرزی به رم بازمیگردند، پیش از گذار از رودخانه Rubicon (در شمال شبه جزیره ایتالیا) با سلاح ها و ساز و برگ جنگی خود در این باره از سنای رم کسب اجازه کنند و اگر چنین اجازه ای داده نشود بدون این سلاحها از رودخانه بگذرند. این قانون با گذشتن بی اجازه لژیونهای ژول سزار در بازگشت از سفر پیروزمندانه فتح گل (فرانسه) در شب ۱۲ ژانویه سال ۴۹ پیش از میلاد مسیح زیر پا گذاشته شد، و همین امر جنگهای داخلی چندین ساله ای را برانگیخت که

جهانگشایی اسلامی شکل گرفت قابل پیش بینی بود، زیرا خوی غنیمت جویی بادیه نشینان عرب اکنون میتواندست با شعارهای نوخاسته اسلامی درآمیزد و دوشادوش رود، و دعوت به جنگ که در سالهای فتوحات بعدی «جهاد» نام گرفت این بار در عربستان همراه با توجه به غنائم فزون از حسابی که این جنگها همراه میآورد طنینی پرشورتر و پذیرفتنی تر بیابد».



یک ثلث قرن بعد از محقق انگلیسی، پژوهشگر سرشناس آلمانی Hubert Grimme بنوبه خود در اثر تحقیقی بیش از هزار صفحه ای خویش (جلد اول: محمد و زندگانی او؛ جلد دوم: نگرشی در قرآن و سیستم الهیاتی آن) که کائتانی در سالنامه های اسلام خود آنرا اثر درجه اولی در تاریخ مطالعات اسلامی قرن نوزدهم دانسته است، همین موضوع را با موشکافی کاملتری مورد ارزیابی قرار داد. در این ارزیابی، وی با تحلیل آیات متعدد قرآنی که به گفته او بعدها آنطور تعبیر شده اند که مفسران و فقهای دستگاههای خلافت میخواستند و نه بدانصورت که در اصل معنی میداده اند، متذکر شده است که در همه اشاراتی که در این آیات به «مؤمنون» صورت گرفته فقط مسلمانان خود عربستان مورد نظر بوده اند، کمااینکه اشارات مربوط به مشرکون و مبارزه با آنان که بعداً دستاویز جهانگشایی های اعراب قرار گرفت در نفس الامر تنها بت پرستان قریش و قبایل مشرک داخل شبه جزیره عربستان را شامل میشد. به همین دلیل Grimme ماجرای ارسال نامه های محمد به پادشاهان و حکام خارجی را نیز افسانه ای میداند که بعد از آغاز فتوحات توسط دستگاه خلافت ساخته و پرداخته شد، زیرا اصولاً منطقی نبود که پیامبر در شرایط سال ششم هجری که وی هنوز در داخل مدینه نیز سیادت مسلمی نداشت دست به چنین اتمام حجتی در خارج از

اعلام امپراتوری و بدنبال آن کشته شدن سزار را بدنبال آورد. اصطلاح «عبور از روییکون» بعداً بصورت ضرب المثل درآمده است.

عربستان آنهم خطاب به مقتدرترین امپراتوران جهان آنروز بزند. بر این موضوع بخصوص بعداً توسط کائتانی و دیگران تأکید بیشتری گذاشته شده است و در فصل بعدی کتاب حاضر نیز بصورتی مشروح تر در باره آن سخن خواهیم گفت.



باوجود ارزیابیهای جامع محققان قرن نوزدهم، جامعترین بررسی ها را در این زمینه در دوره ده هزار صفحه ای «سالنامه های اسلام» Leone Caetani در آغاز قرن بیستم میتوان یافت. این بررسی ها را که در چندین جلد سالنامه ها پراکنده اند، میتوان در این نتیجه گیری کلی خود او در جلد سوم این مجموعه خلاصه کرد:

«محمد هیچوقت خودش را پیامبر برگزیده خداوند برای تمام جهانیان اعلام نکرد، همانطور که پیش از او نیز هیچ پیامبر سامی چنین نکرده بود، به همین دلیل در هیچ جای قرآن موردی نمیتوان یافت که در آن صراحتاً بر وجود چنین رسالتی تأکید گذاشته شده باشد، در صورتیکه لااقل در دو مورد بطور آشکار رسالت وی در نزد مردم ام القری (اعراب) مورد تذکر قرار گرفته است (انعام، ۹۲؛ شوری، ۷). از همه ارزیابی ها چنین نتیجه گیری میتوان کرد که توجه محمد در تبلیغ رسالت مذهبی او به شبه جزیره عربستان محدود میشد، زیرا وی بدین اصل بنیادی آیین یهود که بارها در قرآن نیز منعکس شده است معتقد بود که خداوند هر پیغمبری را برای قوم معینی برمیگزیند. در مورد خاص محمد میباید توجه داشت که مرگ زودرسی که نابهنگام به سراغ او آمد، در شرایطی که حتی هنوز خود عربستان نیز تماماً نه به آیین وی گرویده بود و نه به زیر فرمان او درآمده بود، جایی برای دست زدن به فعالیتهایی تازه و خطرناک در بیرون مرزهای شبه جزیره باقی نگذاشته بود، و بفرض هم که در این راستا کاری در نظر گرفته میشد از مواردی چون مؤته در سال هشتم و تبوک در سال نهم هجری یا عملیات انتقامی محدود چون ماجرای اسامه در سال ۱۱ هجری نمیتوانست

فراتر رود. تنها آیه ای از قرآن که میتواند در صورت کلی آن به رسالت مافوق قومی تعبیر شود، آیه نهم سوره صف است که: «او است خدایی که پیامبرش را برای هدایت به کیش حق فرستاد تا بر کیشهای دیگر چیره شود، ولو آنکه این امر مشرکان را ناخوشایند آید». و اتفاقاً این آیه با اشاره روشنی که به «مشرکون» دارد، بیانگر این است که در اشاره به خود اعراب گفته شده است و اشاره آن به دینهای دیگر اشاره به معتقدات بت پرستانه داخل عربستان است که شمار آنها شمار بت ها بود، و نه اشاره به آیینهای توحیدی بیرون از عربستان که خود قرآن آنها را منزل از سوی خداوند دانسته بود. موضوع رسالت سراسری پیامبر اسلام برای همه جهانیان، به تذکر کاتتانی فقط در پایان قرن اول هجری یعنی تقریباً یکصد سال پس از درگذشت خود او در حدیثی مجعول مطرح شد، زیرا در آنزمان گسترش فوق العاده متصرفات عرب ایجاب میکرد که بدین جهانگشایی مشروعیتی مذهبی داده شود، یعنی تثبیت شود که محمد و قوم عرب رسالتی برای رستگاری همه بشریت و نه تنها برای قوم عرب داشته اند. این حدیث مجعول در چهار جای صحیح بخاری (ج ۱، ص ۱۴، از زبان ابن عمر، ص ۹۳ و ۱۲۱ از زبان جابر بن عبدالله، ص ۱۱۱ از زبان انس بن مالک) نقل شده و از آن پس بطور یکنواخت در دیگر کتب حدیث و در تفسیرهای بعدی تکرار شده است. بدین موضوع طبعاً ایرادی نمیتوان گرفت، زیرا به تعبیر Hubert Grimme طبیعی است اگر یک امپریالیسم سیاسی، امپریالیسمی مذهبی مبتنی بر جهان شمولی اسلامی را نیز برای تحکیم خود بهمراه بیاورد، و درست در همین راستا است که میتوان انگیزه افسانه ساختگی دیگر در باره نامه های ارسالی از جانب محمد به پادشاهان و زمامداران بیرون از عربستان را نیز توجیه کرد». در همین زمینه، این تذکر C. Becker در Islamstudien او جالب است که: «کلیه احادیث مربوط به تثبیت این ماهیت جهانی از قرن دوم هجری بعد ساخته شد، و طبعاً غلو معمول نیز از جانب مورخان اسلامی در مورد آنها بکار رفت، چنانکه در حدیثی که

توسط ابن حجرالهیثمی بتفصیل مورد بحث و تفسیر قرار گرفته، قلمرو پیامبری محمد نه تنها از انسانهای روی زمین فراتر رفته، بلکه کلیه اجنه را نیز شامل شده، و بدان هم اکتفا نشده بلکه ملائک آسمان را نیز در بر گرفته است.^۱

* * *

سرشناس ترین محقق قرن گذشته در میان پژوهندگان متعددی که بدنبال Caetani و Becker بدین بررسی پرداخته اند، Arnold Toynbee مورخ و مفسر بزرگ قرن بیستم است، که به تذکر او عیسی نیز چون محمد برای خود رسالتی جز در مورد قوم خویش (یهود) قائل نبود و جنبه جهان شمولی توسط جانشینان او (و نه خود او) به آیین وی داده شد:

«تبدیل مسیحیت و اسلام به آیین هایی جهانی، یعنی مذاهبی برای اینکه همه مردم و همه اقوام را شامل شوند، کار جانشینان بنیانگذاران آنها بود و نه کار خود این بنیانگذاران، زیرا که هیچکدام از خود آنان چنین برنامه ای را نداشتند. در انجیل های چهارگانه، هیچ جا نشانی از این دیده نمیشود که عیسی خود را جز به دیده یک یهودی تمام عیار نگریسته باشد، و در مقام چنین یهودی، افق دید مذهبی او الزاماً به قوم خودش محدود میشد. در انجیل متی، وی به حواریونی که از جانب او به مأموریت فرستاده میشوند میگوید که از سرزمین های غیریهودیان عبور نکنند و به هیچیک از شهرهای سامریان نیز وارد نشوند، بلکه فقط نزد گوسفندان راه گم کرده خاندان اسرائیل بروند (متی، باب دهم، ۵ و ۶)، و در انجیل مرقس، این بار با لحنی خشن تر و صریح تر، از زبان وی در پاسخ زنی کنعانی که با استغاثه از او تقاضای بیرون کردن دیو را از اندرون دختر مصروعش دارد، نقل شده است که: من تنها برای گوسفندان گمشده اسرائیل فرستاده شده ام، و درست نیست که نان فرزندان خانواده را بگیرم و

۱ - فتاوی الحدیثیه، چاپ قاهره، سال ۱۳۰۷ هجری قمری، ص ۱۱۴.

پیش سگهایبندازم» (مرقس، باب هفتم، ۲۴-۲۷، و با همین مضمون، متی، باب پانزدهم، ۲۱-۲۴).^۱

افق دید مذهبی محمد نیز مانند عیسی فقط محدوده های قومی عرب را دربرمیگرفت. گرایش اعراب در این باره که آنها نیز مانند یهودیان و مسیحیان قومی دارای کتاب باشند گرایشی بیش از هر چیز عرب گرایانه بود و نه جهانی. اینان بحد کافی تحت تأثیر جاذبه فرهنگ امپراتوری های رم و فارس قرار داشتند برای اینکه خود نیز خواستار مذهبی از آن نوع که مردم این امپراتوری ها داشتند باشند، اما در عین حال روحیه استقلال طلبانه سنتی آنان اجازه اینکه چنین مذهبی را عیناً برای خود رونوشت برداری کنند بدانان نمیداد و برای اینکار ضرورت داشت که بدین مذهب رنگ قومی عرب داده شود. از دیدگاه عربهای این دوران مسیحیت مذهب خاص و در اصطلاح امروزی «ملی» رومیان و یهودیت مذهب «ملی» یهودیان بود و بر همین روال تصویری که محمد از خدای «ملی» اعراب به همقومان خودش ارائه میداد همانند تصویری بود که یهودیان از خدای خودشان داشتند، با این تفاوت که این بار قوم برگزیده این خداوند در میان سلاله ابراهیم از فرزندان عرب پسرش اسمعیل بودند و نه از فرزندان یهودی پسر دیگر او اسحاق.

این خصیصه قومیت گرایی که میتواند در اصطلاح امروزی ناسیونالیسم عربی خوانده شود، پس از سرازیر شدن اعراب به بیرون

۱ - نخستین «قانون شرعی کلیسا» در سال ۴۹ میلادی (۱۸ سال پس از مرگ عیسی) بوسیله حواریون که در اورشلیم گرد آمده بودند وضع شد، و بدین ترتیب کلیسا برای خود حق قانونگذاری و نقض احکام پیشین را قائل گردید و مسیحیت عملاً نظام قانونی یهود جدا شد. در توجیه این انشعاب، توماس آکوینوس قدیس معروف قرن سیزدهم مسیحی، با استناد به رساله پائولس مقدس به رومیان (بندهای ۲ تا ۱۴) نظر داد که انسان ها نیز میتوانند در موارد لزوم قانون وضع کنند، هرچند که این حق در اصل از راه آفرینش و طبیعت صرفاً از آن خداوند باشد. مراجعه به کتاب Jean des Graviers : Le droit canonique, PUF, Paris 1967, p. 29 شود.

عربستان و تصرف سرزمین های ساسانی و رومی از جانب آنها، همچنان ویژگی اصلی فاتحان در زمینه ملی عرب باقی ماند، ولی اشکال زیادی از این بابت به وجود نیاورد، زیرا این فاتحان اصراری به مسلمان کردن اتباع غیرعرب خود نداشتند، و آنچه در این راستا مورد توجه خاص آنان بود باج و خراجی بود که اینان میبایست بدین فاتحان بدهند، و اتفاقاً قبول اسلام از جانب مغلوبان نه تنها مقدار این باج و خراج را اضافه نمیکرد، بلکه بالعکس کاهش میداد. بدین ترتیب در نهایت امر اتباع غیرعرب یعنی زرتشتی یا مسیحی جهان اسلام بودند که با حمله متقابل خود شکارگاه اختصاصی اعراب فاتح را بتصرف خویش درآوردند، و آنانرا از برتری انحصاری که در دولت اسلامی داشتند محروم کردند، و این بار اینان یک سازمان مذهبی و یک سیستم شریعتی برای این آیین بوجود آوردند که برای همیشه به دوپهلویی خاصی که تا آنزمان توسط اسلام میان دو آرمان ناسازگار قومیت گرایی و جهان نگری حفظ میشد پایان داد. بدین ترتیب بود که ملت های غیرعرب که الزاماً به آیین محمد گرویده بودند این آیین را از ابهامی که بنیانگذار آن برایش باقی گذاشته بود رهایی دادند.

با چنین استحاله ای از یک مذهب شدیداً قومیت گرا به یک آیین جهانی، اسلام از یک ذخیره گران فرهنگی که مطلقاً خودش در فراهم آمدن آن دخالتی نداشت به سود خود بهره برداری کرد، همانطور که مسیحیت کرده بود، و با همان افراد و همان وسایلی که در مورد مسیحیت بکار گرفته شده بود. کسانی که در این هر دو مورد به اسلام نیز مانند مسیحیت امکان دستیابی به ابعاد گسترده معنوی و فرهنگی خود را دادند آسیایی های جنوب باختری یعنی وارثان یک ترکیب فرهنگی سریانی و یونانی و ایرانی بودند، که استقلال پیشین خود را از دست داده بودند ولی باروری فرهنگی خود را از دست نداده بودند. بالعکس، با حل شدن در یک مجتمع واحد فرهنگی قدرت باروری بیشتری یافتند. بدون اینان، به احتمال بسیار مسیحیت بصورت یک فرقه گمنام یهودی باقی مانده بود و اسلام

نیز از حد یک رونوشت عربی سیستم یهودی - مسیحی فراتر نرفته بود»^۱.

هشدارى كه على در باره قرآن داد

گفته شد كه با پایان جنگهای آرام سازی «رده»، اکنون میبایست ابوبکر، نخستین خلیفه جانشین محمد و عمر، جانشین بعدی او و کارگردان اصلی همه تحولات بعد از درگذشت پیامبر، راه آینده حرکت اسلامی و به همراه آن مسیر سیاسی و فکری حکومت نوحاسته عرب را در دوران خلافتی كه آغاز شده بود مشخص كنند تا برنامه های کوتاه مدت و درازمدت دستگاه خلافت اسلامی نیز براساس آن طرح ریزی و اجرا شود. در این مورد، چنانكه گفته شد خود پیامبر هیچ رهنمود مشخصی برای جانشینان خویش نگذاشته بود، زیرا اساساً وی در دوران زندگی خود با نزدیکان خویش صحبتی در باره برنامه های آینده نمیکرد، بلکه همه آنها را موکول به اجرای اوامری میشمرد كه از طریق وحی و الهام بدو میرسید. در تحلیل این موضوع، لئون کاتانی كه چندین صفحه از چهارمین جلد سالنامه های اسلام خود را بدین بررسی اختصاص داده است مینویسد: «كلیه مداركى كه در ارتباط با آن زمان به ما رسیده اند نشان میدهند كه محمد هیچوقت برنامه از پیش مشخص شده ای را، چه نظامی و چه سیاسی و چه به طریق اولی مذهبی، به همراهان خود ارائه نمیکرد، بدین دلیل روشن كه طرح ریزی ها و رهنمودهای او در شرایط خاص دوران مدینه صرفاً معطوف به مسائل و مشكلات روزمره و مواجهه با بحران هایی بود كه منظمآ پیش میآمد، و هیچكدام از آنها به آینده مربوط نمیشد».

پایان جنگهای رده، اگر توانست آرامشی موقتی در عربستان بعد از محمد پدید آورد، مسلماً نمیتوانست این آرامش را به درازمدت نیز تعمیم دهد، زیرا قبایل عرب كه بطور سنتی سرکش و اداره ناپذیر

۱ - Arnold Toynbee در A Study on History، اكسفورد، ۱۹۷۲.

بودند در این هنگام بخصوص خود را با دو مشکل تازه ای روبرو مییافتند که پیش از آن برایشان وجود نداشت، بدین ترتیب که از یکسو بحران اقتصادی ناشی از تغییر موضع عربستان از صورت راه ارتباطی بازرگانی هند و آسیا با دنیای بیزانس و اروپا (که تا حد زیادی به تصرف یمن از جانب ایران مربوط میشد) و از سوی دیگر برقراری مقررات اسلامی که این قبایل را به پرداخت مالیاتهایی بنام خمس و زکوة برای تأمین هزینه های نظامی و حکومتی دولت مرکزی مدینه ملزم میکرد، و این هر دو توأم با خشکسالی کم سابقه ای که درست در همان سالها جزیره العرب را فرا گرفته بود، این قبایل را هر لحظه در آستان شورش و انفجار تازه ای قرار میداد. در چنین شرایطی تنها راه حلی که در برابر خلافت وجود داشت فرستادن این بادیه نشینان ناراضی به ماجراجویی در بیرون مرزهای عربستان با هدف جستجوی غنیمت در نزد همسایگانی بسیار ثروتمندتر بود که هم عطش سنتی غارتگری و غنیمت گیری آنانرا ارضاء میکرد، و هم شور جنگیشان را بجای از سر گرفتن جنگهای قبیله ای به زد و خوردهای برونمرزی میکشاند.

درست در این موقع، رهبر راهزن یک قبیله عربی در بین النهرین که در مجاورت مرزی ایران ساسانی میزیست، بنام حارث بن کلدۀ شیبانی، به خلیفه ابوبکر پیغام فرستاد که در شرایط هرج و مرج کنونی ایران زمینه برای شیبخون های غارتگرانه به مرزهای این کشور بسیار مساعد است، و از او خواست که خود وی را چنین مأموریتی از جانب دستگاه خلافت بدهد. ابوبکر، با آنکه با احاله این مأموریت به شخص او موافقت نکرد و این کار را به فرمانده کل نیروهای عرب خالد بن ولید محول ساخت، ولی با اصل پیشنهاد او موافقت کرد، و غنائم فراوانی که اندکی بعد از جانب آن دو به مدینه فرستاده شد، مقدمه ای برای شیبخون های بعدی زیادتیر و هر بار در مقیاسی گسترده تر شد که سه سال بعد از آن به جنگهای بزرگ قادسیه و جلولاء و غارت تیسفون انجامید.

با اینهمه حتی در این هنگام نیز دستگاه خلافت هنوز برنامه ای

برای فتوحات ارضی که بعدها جهانگشایی اسلامی نام گرفت نداشت و هدف هجومهای مختلف عرب چنانکه محققان متعددی ارزیابی کرده اند به غنیمت و غارت محدود میشد. آنچه فرماندهان نظامی عرب را برانگیخت تا جنگهای غنیمت گیری را به جهانگشایی و استقرار ثابت اعراب در سرزمینهای متصرفی تبدیل کنند ضعف فراگیری بود که بر دستگاه حکومتی ایران ساسانی حاکم بود، و تا آنزمان اعراب حتی تصور آنرا هم نمیکردند، بطوریکه خلیفه عمر در آغاز اصولاً با چنین پیشرفت نظامی در داخل ایران مخالف بود و سعد بن ابی وقاص را نیز از این کار برحذر داشته بود، ولی موفقیت‌های مافوق انتظار سپاهیان عرب اندک اندک زمینه فکری خلافت را برای رسمیت بخشیدن بدین جهانگشایی آماده ساخت، زیرا از این راه عوایدی که قبلاً از راه غنیمت گیری نصیب اعراب میشد میتوانست بصورت ثابت بعنوان جزیه و خراج در اختیار آنان قرار گیرد. منتها در شرایط تازه، دستگاه خلافت به برخورداری از مشروعیتی مذهبی نیاز داشت که آنرا فقط میتوانست در قرآن جستجو کند.

ولی این قرآنی که میبایست ابزار مشروعیت جهانگشایی عربی با بخشیدن عنوان «اسلامی» بدان قرار گیرد، چنانکه میدانیم خودش مجموعه آیاتی یکدست نبود که بتوان به آسانی بر همه آن‌ها انگشت گذاشت. و نه تنها مجموعه آیاتی هماهنگ نبود، بلکه در بسیار موارد درست بعکس مجموعه آیاتی بود که در موارد متعدد با یکدیگر متفاوت و گاه بکلی متناقض مینمودند. البته در طول قرون بعدی، مفسران و فقهای جهان اسلام پیوسته در نادیده گرفتن دوگانگی‌های آیات مکی و آیات مدنی قرآن و توجیه آنها در هر دو صورت، هر قدر هم غیرمنطقی و ناپذیرفتنی، کوشیدند، ولی خود بلندپایگان دستگاه خلافت در دوره تصمیم گیری سالهای دوازدهم و سیزدهم هجری بر وجود این تناقض‌ها در قرآن بخوبی آگاهی داشتند، زیرا در طول سالها از نزدیک در جریان تدریجی نزول آیات بودند و حتی برخی از آنان خود در زمره کاتبان قرآن قرار داشتند. بهترین گواه را در مورد این آگاهی، در دستورالعملی میتوان یافت که علی بن

ابیطالب، پسر عم و داماد پیامبر، چهارمین خلیفه از خلفای راشدین و اولین امام از ائمه شیعیان، در زمان خلافت خود به ابن عباس نماینده اعزامی خویش برای مذاکره با زعمای فرقه «خوارج» و کوشش در یافتن راه حلی مرضی الطرفین بدو داده و عین آن در نهج البلاغه آمده است، که برگردان فارسی آن از روی ترجمه فیض الاسلام از «نهج البلاغه» چنین است: «... و با ایشان با استناد به قرآن مناظره مکن، زیرا که قرآن دوپهلوی است و احتمالات و توجیهاات بسیار دربر دارد: یکی از آنها را تو میگویی و یکی دیگر را آنان میگویند. در عوض با آنها با سنت (حدیث) احتجاج کن، زیرا در اینصورت دستت باز است و آنان گریزگاهی نخواهند یافت»^۱.

واقعیتی را که علی درین باره میدانست، مسلماً ابابکر و عمر نیز میدانستند. معنی این سخن این است که هم ابابکر و هم عمر، در دوره انتخاب سرنوشت سازی که همه آینده اسلام بدان مربوط میشد، میدانستند که اگر در یک چهارم از قرآن، به دلایلی که پی ریزی یک حکومت اسلامی آنرا ایجاب میکرده است طبل جنگ زده شده و بموجب حدیثی که به گفته گلدتسیهر بعدها از زبان پیامبر ساخته و پرداخته شد بهشت در زیر سایه شمشیرها جای داده شده است، در سه چهارم دیگر از آیات همین قرآن راه بهشت از راهی میگذرد که راه صلح و شکیبایی است، و بانگی که در آن شنیده میشود شیپور قتال نیست، بانگ «لااکراه فی الدین» است. و سرانجام این را نیز بیگمان میدانستند که با استقرار نهایی خلافت اسلامی در عربستان، دوران آیات قتال منطقیاً به پایان رسیده است، کمااینکه از بعد از فتح مکه، دیگر هیچ آیه تازه ای در باره قتال ابلاغ نشد. آنچه در دوران بعد از تشکیل حکومت اسلامی در عربستان وظیفه واقعی جانشینان محمد

۱ - نهج البلاغه، جزوه پنجم، خطابه هفتاد و هفتم. در همین زمینه تحقیق جالبی از H. Grimme با عنوان «دوپهلوی قرآن» در کتاب Einleitung in den Koran. System der Koranischen Theologie، ج ۱، صص ۱۰۵-۱۱۷ و نیز مقاله ای تحقیقی از همین مؤلف و در همین زمینه در «سالنامه پروس» سال ۱۹۱۷، صص ۴۲-۵۴ میتوان یافت.

بود ماجراجویی در بیرون عربستان نبود، تحکیم و سازماندهی نظم تازه ای بود که محمد در خود این سرزمین برقرار کرده بود، بدانصورتی که زیربنای ایدئولوژیک آن در ۸۶ سوره از ۱۱۴ سوره قرآن مشخص شده بود، یعنی بصورت یک مذهب و نه به صورت یک Mein Kampf اسلامی. و با وجود این راهی که در این دو دوراهاه سرنوشت ساز انتخاب از جانب ابوبکر و عمر برگزیده شد درست همین راه Mein Kampf اسلامی بود، با همه پیامدهای ۱۴۰۰ ساله اش، با همه خونریزیها و فاجعه انگیزیهایش، و با انحطاط دردناکی که این «اسلام چماقدار» با گذشت زمان برای همه جهان اسلام به همراه آورد.

فقیهانی غالباً ناشی، با توجه به دوگانگی انکارناپذیر بسیاری از آیات مکی و آیات مدنی قرآن، در توجیه اینکه چرا در مرحله انتخاب کارگردانان خلافت راه آیات قتال مدنی را برگزیدند و نه راه آیات صلحجویانه مکی را، اظهار نظر کرده اند که در چنین مورد میباید به راه آیاتی رفت که دیرتر ابلاغ شده اند. ولی خیلی زود بدانها گفته شد که چنین توجیهی آشکارا با آنچه در این باره در خود قرآن آمده تناقض دارد، زیرا در قرآن به کرات مورد تأیید قرار گرفته است که: «میان هیچیک از بخشهای این کتاب کم و کاستی وجود ندارد، زیرا که سراسر آن فرستاده خدایی دانا و سزاوار ستایش است» (فصلت، ۴۲). «بدانان بگو که جملگی این آیات را روح القدس از جانب پروردگار من با حقیقتی یکسان نازل کرده است» (نحل، ۱۰۲). «همه آیات قرآن برای تذکر خلقند تا هر که خواهد از آنها پند گیرد» (عبس، ۱۱). «ستایش خدایی را که این قرآن را بر بنده خویش فرستاد و در هیچ جای آن کژی و ناکاستی ننهاد» (کهف، ۱؛ زمر، ۲۸). «این سوره (نور) را فرستادیم... و در آن آیاتی روشن جای دادیم تا برای شما یادآور حقایق باشند» (نور، ۱). «آنها که خرد دارند میگویند باور داریم که همه آیات قرآن از جانب خدای ما است» (آل عمران، ۷).

بر این امر، از جانب غالب علمای تسنن و تشیع نیز در همه ادوار تاریخ اسلام صحنه گذاشته شده است که از آنجمله میتوان این فتوای معروف شیخ مفید را (که به روایت جمعی از مورخان، شخص

امام زمان سه نامه بدو فرستاده و حتی مرثیه ای در مرگ او سروده است) نقل کرد که «آنچه میان دو ورق اول و آخر قرآن است جملگی سخن خدایتعالی و فرستاده شده از جانب او است، و هیچ چیز از سخن آدمی در آن نیست». تأکیدی به همین صورت در اعتقادات شیخ صدوق و تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی و نیز در موطای مالک ابن انس تکرار شده است.



نحوه عملی که ابوبکر و عمر و مشاوران آنها برای تحصیل مشروعیت مذهبی بدانچه «جهاد» اسلامی نام داده شد در پیش گرفتند این بود که نخست کلیه بخش مکی قرآن، یعنی ۸۶ سوره از سوره های ۱۱۴ گانه آن، شامل ۴۶۱۷ آیه از ۶۲۳۶ آیه کلی ای که جمعاً کلیه سوره های قرآن و کلیه آیه های آنها تشکیل میدادند از جانب آنان کنار گذاشته شده و نادیده گرفته شدند، بدین دلیل ساده که در هیچکدام از آنها از غنیمت و از قتال مورد علاقه دستگاه خلافت سخنی در میان نیامده بود. در مقابل منحصرأ سوره ها و آیهای بخش مدنی قرآن ملاک گزینش قرار گرفتند که هر چند این بار فقط ۲۸ سوره از ۱۱۴ سوره این کتاب و ۱۶۱۳ آیه از آیات ۶۲۳۶ گانه آنها شامل میشدند، در عوض این امتیاز را داشتند که به اندازه کافی در آنها صحبت از قتال و غنیمت شده بود، و در هر دو مورد نیز دستورهای روشنی داده شده بود.

با اینهمه این بار نیز کار بدان آسانی که انتظار میرفت نبود، زیرا آیاتی که برای این منظور میتوانند مورد استناد قرار گیرند هیچکدام بصورت آیه هایی مستقل مطرح نشده بودند، بلکه عموماً بصورت جزیی از مجموعه آیاتی آمده بودند که کاملاً بهم مرتبط بودند، و بخشی از آنها مبتدا و بخشی دیگر خبر این مجموعه بشمار میرفتند، و آیه مورد نظر فقط در صورتی مفهوم واقعی خویش را ارائه میکرد که همراه با این مبتدا و خبر قرائت شود. ولی در این مورد درست برعکس به گزینشی انتخابی اقدام شد، بدین ترتیب که آیه های

مشخصی که میتوانستند برای تأمین این منظور مورد استناد قرار گیرند، از مجموع کلی و یکپارچه آیات دیگری که مبتدا و خبر الزامی آنها بودند بیرون کشیده شدند و به صورت آیاتی مستقل ملاک عمل شناخته شدند، تا جنبه ارتباط آنها با شرایط زمانی و مکانی معین ناشناخته بماند. بعنوان نمونه ای از این نحوه عمل، میتوان به مجموعه آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره بقره اشاره کرد که:

«هر جا که مشرکان را یافتید آنانرا به قتل برسانید و از شهرهایشان برانید، چنانکه آنان نیز شما را از وطن آواره کردند، ولی در مسجدالحرام با آنها قتال نکنید مگر آنکه آنها پیشدستی کنند، در اینصورت روا است که حتی در حرم نیز آنها را بقتل برسانید... اگر دست از ستم و شرک بدارند شما نیز از آنها درگذرید، در غیر اینصورت با مشرکان مقاتله کنید تا فتنه برطرف شود و دین خدا مستقر گردد... ماههای حرام را در مقابل ماههای حرام قرار دهید که اگر حرمت آنها نگاه ندارند و طی آنها با شما قتال کنند شما نیز قصاص کنید. پس هر که به جور و ستمکاری به شما دست دراز کند او را به مقاومت از پای درآورید بقدر ستمی که به شما رسیده است.»

خواندن این آیات قرآنی، طبعاً هر خواننده ای را متوجه میکند که حکم «با آنها مقاتله کنید تا فتنه برطرف شود و دین خدا مستقر گردد» اختصاصاً در مورد مشرکان قریش صادر شده است که مسجدالحرام در اختیار آنان بود. ولی آنچه مفسران دستگاه خلافت و دنباله روان آنها از این مجموع بیرون آوردند و بصورت فتوای مذهبی عامی برای توجیه مشروعیت هجوم به سرزمینهای غیرمشرک دیگر و شمشیرکشی ها و غارتگری های الزامی آن بکار گرفتند، تنها همان آیه کوتاه فتنه و مقاتله بود و بقیه آن کلاً نادیده گرفته شد.

برای درک باز هم بهتر نحوه عملی که در این مورد از جانب خلافت ابوبکر و عمر در پیش گرفته شد، بجا است که به مورد کاملاً مشابهی از آن در همین سالهای خود ما و در جمهوری ولایت فقیه کشور خود ما اشاره شود که به حق رونوشت گواهی شده ای از موارد ۱۴۰۰ سال پیش آن است.

در ۲۱ آذرماه ۱۳۶۳، بمناسبت سالروز تولد پیامبر اسلام، مقامات عالی‌ه جمهوری اسلامی ایران: رئیس جمهوری، نخست وزیر و وزیران، هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی، رؤسای قوه قضائیه و مجلس خبرگان و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیگر دولتمردان رژیم، برای انجام سلام خاص در کاخ جماران بدیدار ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی میروند، در گرماگرم روزهایی که «جنگ اسلام و کفر» در جبهه های نبرد پاسداران انقلاب با دشمن صدامی در جریان است، و در شرایطی که پس از بازگرفتن آبادان و خرمشهر از جانب ایرانیان، صدام حسین از در تسلیم درآمد است و کشورهای عربی خلیج فارس نیز پرداخت ۹۰ میلیارد دلار غرامت سنگین مورد مطالبه ایران را تقبل کرده اند. منتها ولی فقیه و همکاران دست اول او چنین صلحی را نمیخواهند، زیرا آنچه ضامن بقای آنها بر مسند قدرتی است که تازه بر آن نشسته اند صلح نیست، ادامه جنگ است. و درست در این شرایط ولی فقیه به یاد میآورد که در میان ۶۲۳۶ آیه قرآن، دو آیه وجود دارند که در آنها سخن از «قاتلوهم حتی لاتکون فتنه» رفته است، ولی نیازی به یادآوردن این واقعیت قرآنی نمی بیند که این حکم «با آنها قتال کنید تا وقتی که فتنه از میان برداشته شود»، در سوره های بقره و انفال در ارتباط با مشرکان قریش و پیمان شکنی احتمالی آنان پس از قرارداد متارکه با مسلمانان در حدیبیه صادر شده است و به موارد دیگر مربوط نمیشود.

در سخنان پیامبرگونه ای که وی به عنوان رهبر اولین حکومت الله در روی زمین در سالروز تولد پیامبر اسلام ایراد میکند، خود او میپذیرد که قرآن مجموعه ای یکدست نیست، یعنی «هم آیات رحمت دارد و هم آیات قتال»، منتها به جمع شنوندگان خودش که هیچیک از آنان نیز چون خود او هواخواه آیات رحمت نیستند، خشمگینانه عتاب میکند که «چرا در قرآن آیات رحمت را میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟»، و نمیپرسد که بعکس چرا در قرآن آیات قتال را میخوانید و آیات رحمت را نمیخوانید؟. آنچه بدنبال این توضیح لازم خواهید خواند، متن کامل بیانات امام روح الله خمینی است که در

اینجا عیناً از روزنامه های اطلاعات و کیهان چاپ همانروز نقل شده است:

«قرآن میفرماید: قاتلو هم حتی لاتکون فتنه. یعنی همه بشر را دعوت میکند به مقاتله. یعنی جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم. اینکه ما امروز میگوئیم جنگ جنگ تا پیروزی بر کفر صدامی، یک چیز کوچکی است که از آن گرفته ایم. آنچه قرآن میگوید این نیست. قرآن میگوید جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم. یعنی باید کسانی که تبعیت از قرآن میکنند آنقدر ادامه به نبردشان بدهند تا اینکه فتنه از عالم برداشته شود. این جنگ یک رحمتی است برای عالم و یک رحمتی است برای هر ملتی در آن محیطی که هست. جنگهای پیغمبر رحمت بوده است بر عالم و رحمت بوده است برای کفاری که با آنها جنگ میکرده است. رحمت بر عالم است برای اینکه اگر فتنه در عالم نباشد همه عالم در آسایش میباشند... اگر چنانچه یک کافری را سر خود بگذارند تا آخر عمر فساد بکند آن شدت عذابی که برای آن لازم است پیدا میکند بسیار بالاتر از آن کسی که جلویش را بگیرند و همین حالا بکشندش. اگر یکنفر فاسد را بگیرند و بکشند به صلاح خودش است، برای اینکه اگر زنده بماند فساد زیادتر میکند. این یک جراحی است برای اصلاح، نه این است که یک چیزی باشد که برخلاف رحمت باشد. پیغمبر رحمة للعالمین است و اینکه میفرماید قاتلوهم حتی لاتکون فتنه بزرگترین رحمت است بر بشر. آنهایی که خیال میکنند بودن در دنیا و خوردن و خوابیدن حیوانی رحمت است میگویند که اسلام پدر رحمت است نباید آدمکشی بکند، نباید قصاص داشته باشد، در صورتیکه حد برای این آدمی که دستش را میبرند برای کاری که کرده است یک رحمتی است. اینطور نیست که اگر جنگهای پیغمبر مخالفت با رحمة للعالمین داشته باشد مؤکد رحمة للعالمین باشد. الجنة تحت ظلال السیوف. تمام کارهایی که انبیا میکردند و جنگهایشان برای این است که معرفت اله را توسعه بدهند. آن مذهبی که جنگ در آن نیست مذهب ناقصی است اگر اصولاً چنین مذهبی وجود داشته باشد. گمانم این است که اگر به حضرت عیسی سلام اله

علیه هم مهلت میدادند بهمین ترتیبی که حضرت موسی سلام اله
 علیه عمل کرد و همین ترتیبی که حضرت نوح سلام اله علیه عمل کرد
 او هم با کفار آنطور عمل میکرد. این اشخاصی که گمان میکنند که
 حضرت عیسی اصلاً سر این کارها را نداشته است و فقط یک ناصح
 بوده است به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد میکنند. اگر اینطور باشد
 معلوم میشود که او فقط ناصح بوده است و یک نبی نبوده است.
 واعظ غیر نبی است. نبی همه چیز دارد، شمشیر دارد، جنگ دارد،
 برای اینکه مردم را نجات بدهد. جنگ میکند، برای اینکه مردم را از
 شر خودشان نجات بدهد. تعزیر میکند، برای اینکه تربیت بشود این
 آدم. اگر امروز جوانهای ما میگویند جنگ جنگ تا پیروزی، اینطور
 نیست که یک امری برخلاف قرآن میگویند. این فقط یک ذره ای است
 از آنچه قرآن میگوید. ولی اگر ما امروز در جنگ با صدام پیروز هم
 بشویم فقط یک کمی فتنه را کم کرده ایم. اگر در جای دیگری هم بعد
 از آن پیروز بشویم باز کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همه دنیا را
 هم فرض کنیم که جنگ کنیم و پیروز بشویم باز در دنیای عصر
 خودمان پیروزی درست کرده ایم، در صورتیکه قرآن این را نمیگوید،
 میگوید جنگ تا رفع فتنه. باید رفع فتنه از عالم بشود. بنابراین درک
 غلطی است از قرآن که کسی خیال کند قرآن نگفته است جنگ جنگ.
 قرآن گفته است، بالاتر از این را هم گفته است. اسلام هم گفته است و
 بالاتر از این را هم گفته است. یعنی گفته است که نه این است که
 جنگ یک نعمتی بر مردم است، بلکه یک رحمتی است بر تمام بشر.
 خدای تبارک و تعالی که مردم را دعوت به مقاتله کرده است نه این
 است که بخواهد زحمتی برای آنها ایجاد کند، میخواهد رحمت درست
 کند، این را از غایت توسعه رحمت میخواهد. نباید آنهایی که با ما
 مخالف هستند از قرآن سوءاستفاده کنند و بگویند این مخالف قرآن
 است، یا آخوندهای درباری بگویند این مخالف قرآن است، اگر کسی
 بگوید فتنه را با جنگ رفع بکنید مخالف قرآن است»^۱.

۱ - تذکر تکمیلی فتوای علامه برقی در احکام القرآن در همین باره: «معنی